

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU-232930**

UNIVERSAL  
LIBRARY







مَا شَاءَ اللَّهُ لَا يُقْنِي إِلَّا بِاللَّهِ

بفضل مفضل لم يزل الزايدات خارج لوتى قارى عبد الرحمن صاحب نيابتي وروايد تجويدية

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل في خلقه  
مناجاة لكل ذي نعمة  
وعلم

کتاب طبع و تدبیر و انوار کانی و طبوغ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى حُضُورِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ  
 الْكَرَمِيِّ اَمَّا بَعْدُ بِرِيسَالِكَانِ سَلَامُ اَضَائَتِ شَيْءٍ مَبَادِرِ اَيْنِمْ نَحْكُمُ قَوْلَ كُلِّ مُعْجَبٍ بِرَأْيِهِ خَفِصَ  
 از حجاب پنجاب بصحرای دلی رسیده راهیان جاوۀ قرات را راه زد با جودی که خود از علم و عمل تجوید  
 عاری بود خود را اعلم قرای سلف و خلف میدانست اکثر مردم تلفظ اعلم بحروف ضا و باز داشته  
 عوضش بسوی نظای حمزه مخرف ساخت بوسیله اشتراک ضا و ظا در اکثر صفات و دعوی تشابه تام میان  
 ضا و ظا بلند ساخت تا آنکه اکثر فرام نواح و بی باغی اوی او از تشابه گذشته تلفظ عین ظا اختیار کردند و تکبیر  
 ایستادند برای خود را تباها ساخت تا آنکه خلاصه دو دمان تفاوت مرزا نذر محمد بیگ صاحب تالیف این سلسله  
 احقر را در موضع لو بار و طلبید بحسن اتفاق محجب مذکور صیاح جمیع بوقت ثلاث عیدۀ الحضر و دو گاه هم سید هفتاد  
 پیشتر و کرد تا آنکه بخی بطول کشید و تمام حال متکشف شد که در سخن پروری و خود نمائی شما گشت اضا و حق شنیدن  
 اصلا ندارد و بالبرهان نمائی که فحشی و غلطی گوی جانش گرفته و صبح و اماست و جابه  
 چشم حق بینش کور ساخته اندامها و دروغ بندی را شعار خود ساخته و گواه این مقال ساله اوس می باشد  
 کافیت و هر کسی که در آن مجلس حاضر بود چون این ساله او را به بین این صفا و ابر و متکشف خواهد شد که  
 چه درو نهاده بسته و نیز اهل علم چون عبارت است کتب فقه و قرات منقوله آن ساله شایده خواهند فرمود  
 خواهند داشت که چه قدر غلط نام و مخجرو است حاجت بیان نیست شاید بطور ذنون کن و عبارت نقل کنم که در ذوق



از این موارد اعتدال بیرون نرود نه آنچه این محجب معنی اصطلاح نمیده که حرف ضا و مقدار چهار پنج الف  
توقف میکند و حرف ضا را تا دیر در مین مانند آسبایل داند و پنج مفهوم نمیشود که چه یکدیگر چون تحقیق  
ضا و تفصیل در رساله تنقیح مذکوریه رفعت است اندر پنج گذاشته شد در آن ساله مطالعه کنند و آن حرف مختصر  
چنانچه ضا و و ال مخفیست ظاهری محجب هم مفوم نمیشود و از طرف خود حرفی دیگر اختراع کرده آن را طاء نامیده  
و عبارات اهل ابرار در باب تشابه ضا و و طاء ساخته مرم بطریق این حرف مختصر خود و ادعی شده بگویند  
در این حرف مخفی توانستند گفت تلفظ طاء شروع کرده گمراه شدند و از گمراهی این شخص خبر داشتند محجب آنکه  
محققین بر صفت اصطلاح ضا و و شین ابرار نوشته اند و این محجب هم میدانایا بر شین توقف چهار پنج الف  
نمیکند و بر ضا و تا ویر آسیا میگردد معلوم نیست که درین مورد حرف چه فرق در اصطلاح آورده که در ضا و  
چنان شنا و برپا کرده و آنچه این تقریر معنی اصطلاح بطور اشاره بیان کرده که آن شش است و متوسم  
و اعتدال قاعست و در شین و ضا و برابست چنانچه بر ما هران فن ادا پوشیده نیست گویند محمد و آنچه  
عیوب این حقیر در رساله خود اشاره و ملاحظه این محجب نوشته من هزار و ده زیاده ازان عیوب متلاسم  
و ما اکتوی نقیض ان النفس كما ذكرنا في المتن و منته مقصود و ازین تحریر جواب این محجب نمائش خود  
مقتضیست بلکه غرض ازین تحریر الفای و عده آن تحریر است که فیما بین بنده و مولوی سید جیسر صاحب  
در محفل و شهر و اوقاف شده بود و در ضمن آن تنبیه بر غلطی آن محجب واقع شد که خلق در تاباعش نماز خود و  
وین رتبا و نشانند و بالاین همه عیوب نویسی این احتراز آن محجب بر صحت تلفظ من حرف ضا و در رساله  
خود چند جا اقرار دارد و کجا شکر این دولت گذارم که مدعی خود بر صدق و دعوی مشاهدات دهد  
و بر صحت تلفظ احتراز بر بعضی مطالب خود حجت آورد و آنچه در رساله خود نوشته است که برای مقابل این  
در لومار آورده بودند این همه فتر است چه و قیامه الیچیان خلاصه و دومان شرافت بنایت نیز اندر محجب  
صاحب ندیدند عذر کردم که گمراه یافته ام عادت ندارم الیچیان گفتند که شما انتظار برای ملاقات تحقیق چند  
طلبیده اند حسیه صد قبول کرده بدلی رسیدم و از آنجا بعیت خلعت الصدق میرزا صاحب صوف اعظمی  
میرزا عبدالزاق بیگ لومار رسیدم و باز ملاقات و عنایات ایشان محفوظ باشد و عازم مراجعت نمودم  
که یکا یک روز جمعه بوقت صبح در عین تلاوت بنده آن محجب تنها بفرودگاه تمام رسیده گفتگو شروع کرد  
و طول کشید تا آنکه مردم بسیار جمع شدند و سخن آتش آن محجب چند جا که جمع ضا و و طاء و مجمع علین و ضا و و  
خواندم آنکه بعد که جمیع مردم مجلس گوشهای خود از زبانم ضا و از اظامتیه شنیدند و اقرار تیر فی اسمع کردند  
مگر آن محجب آنوقت لاجواب خاموش شده بوقت دیگر دعوی کرد که عبدالرحمن بهم ظلم دانست و سخن گفت

لله در الف  
و نه در بیان  
سید جیسر  
محمد در عظم



این افترا دیگر برین بسته که من از ظا و بهر زبان انکار دارم باز بر سر شفاعت مرا تهمین است  
 نعوذ بالله من شرور الکفینا پس گواه الله الی آن معجب صاحبان من کو رسیده و جمیع حضرات  
 مجلس که سبب طول و دیر کشیدن کلام از اطراف و خانه مایمی خود جمع آمده بودند کافی هستند  
 و صورت افترا نکرده هم شاهدست که من قصد گفتار از نکرده و ندانستم بلکه او خود گفتنای عجیب  
 بر کلام آمده و در او بخت و آخر شمرنده و غائب بازگشت از حضرات مجلس که او ای می طلبم و آنچه اتمام اظهار  
 نون عنایت من است پس من باید ندارم که اظهار کرده باشم چه اعتقاد من و اینجا با خواست که با خراج  
 نون کار نیست لیکن شاید یکبار بشربت غلطی شده باشد و زبان بخرت نون سیده باشد پس این مسئله  
 چون خود اختلاف نیست قابل مواخذ نیست و الله اعلم و تحجب آنرا معنی مردم را از تقلید الهیه او  
 منع میکند و بسوی تقلید خود میخواند با وجودی که الهیه او از قرآن را از اساتذہ گرفته بودند و سند را  
 با شخصیت علمی الهیه که او مسلم رسانیده بودند پس از تقلید بچه اساتذہ منع میکند و به تقلید خود که بنویس  
 قرآن از کسی است او بنویس و نشان استاد خود نمیدهد و اگر بنویسد بنویسند بنویسند پس تقلید بنویس  
 فی استاد که حرف قرآن و قرآن خوانی بطالع کتب از خود تراشیده باشد چگونه جائز باشد بگوید  
 که اساتذہ معصوم بودند پس و قبیله اساتذہ با وجود خلوص ایشان و حب تقلید و معصوم نشاند  
 این شخص متعبد نفسانیت و تقرری ولی استاد ولی بهره طاق از علم قرات چگونه واجب تقلید  
 بر معصوم شود و چون که خود از تفسیر کسیر نقل سازد که تفسیر ضا و ظا تکلیف نیست پس چرا در ضا و ظا  
 افتاده اوقات خود و دیگران ضائع ساخت مگر محل بر چون کرده شود و عجب آنکه خود را واجب تقلید  
 و اند و سخنان حرمین شریفین را بعبارت موهمه تحقیر یا دمیکنند و چون که یک تاجر بخای خبر خواند  
 ضا و ظا و تبحر نقل کرد بخارا را بخارا شریف و تاجر را ردمعتمد ساخت شرافت حرمین شریفین  
 نزد همه اندر شرفا را بر بخارا است و نیز احتمالت که آن تاجر هم مثل آن معجب بن داشته باشد یعنی  
 این تاجر چون بخارا ضا و صحیح تلفظ شنید سبب غلطی سمع خود آن را ظا فهمیده و در بدستان  
 رسیده است و عجب نمود که در بخارا هم ظا میخواند چنانچه مدعی هم باشا فقه برین افترا بسته که عبد الرحمن  
 ظا میخواند پس چنانچه عبد الرحمن ظا میخواند همچنان اهل بخارا هم ظا میخواند باشد پس چون  
 برین مشافهه افترا بسته پس افترا بستن بر اهل بخارا که غائب هستند چه بعید است پس بقصد فریب  
 عوام هر که صحیح خواند آن را ظا و میگوید یا در پرده این سخن حرف مختصر خود را رواج دهد و آنچه آن  
 معجب عبارات کتب نقل ساخته بعد هر عبارت مدعی میکند که ازین ثابت شد که صحابہ تابعین

قوی اینست موافق من بخواند با وجودیکه آن عبارت را اصلا باید عایش من نیست باز بقول نقل  
 همین بنابر اقرار می کند بوجوب قول **خُبْنِكَ الشَّيْخُ** و در بعضی از هر دو دیوار اول و اولی آمد  
**كَعْقُوبًا لِلَّهِ مِنْ هَذَا الْأَنْهَسَاكِ** و شش اینست **شَعْرُ خَوْشِ** گفت سعدی در اینجا **اَلَا يَا بَاهُكَا**  
**السَّائِرِيْنَ اِدْرَا كَسَاوَاكَ وَهَآءُ** و همچنین همین نقل عبارت است آنچه الفاظ مفید مطلب و میان فقرات  
 منقول از طرف خود افزوده تا ناظران در غلط افتاده تمام عبارات را عبارت است که بقول آنها خواهند  
 و بر طلب من چنان سازند آن هم از قبیل همین است چنانچه بر واقع عبارات است که نظر به است حاجت  
 تصریح نیست اینجا تعجب زایل حدیث **اِقْرَأُوا الْقُرْآنَ بِالْحَوْنِ الْعَرَبِيِّ فَاصْطَوَا لَهَا** از روایت صغیر  
 و شرح منیه نقل کرده و آن اینست و الثالثة من القرآن فضل القراءة وهي تصحیح الحروف بلسان التمجیس  
 لیسع نفسه فان صحح الحرف و بین غیران لیسع نفسه لا یكون ذلك قراءة في احتیاط الهند و ان  
 والفضل و قبل ان صحح الحرف من یجو زوان لم یسمع و هو اختیار الکریخ انتهى بر این است دلیل  
 بر آن ورده که خواندن ضا در شباهه الی و اوست نباشد پس از تجار و است نمی آن موجب باید فهمید که چگونه  
 تحریر معانی روایات میکند اگر چه خواندن ضا در شباهه الی **عَلَى** الی مطلب است چنانچه ظاهر ظاهر و ظاهر و ظاهر  
 باطل است اما این از بروت اجتهاد و حضرت که چگونه این روایت را در مقابل دعوی باطل شخصی برود و  
 باطل خود و دلیل آورده و الا که این روایت را اصلا بهر دو دعوی باطل پس نیست از ضا و علا و  
 و نه بدل فخر و نه بدلتا و مختصر عرض که از اینجا قرات لغوی بشرعی که مدار جو از نماز است نه قرات  
 یعنی دیگر تفصیلش طولی از آنچه حاصل مطلب عبارت است نیست که خواندن قرآن در نماز نیست پس اگر  
 کسی استعمال زبان و روان کرده بخارج حروف رسانید و اصلا صوتی پیدا نشده پس آن قرات  
 بر آنجا از آنجا کافی نیست همچنین اگر استعمال زبان چندان کرد که حروف مجتمعه پیدا شدند و صوتی هم  
 اما آن صوت را ندیده و پس از آن هم نماز جایز نیست و این هم قرات را بجزیه الصلوة نیست این  
 مطلب است عبارت فان صحح الحرف من غیران لیسع نفسه البته بیان کرده که این قرات قرآن نیست  
 و اگر استعمال زبان کرده بخوی که بخارج حروف رسد و صوتی هم پیدا شد و آن صوت الفصحی و شریف  
 پس این قرات البته معتبرست و صلوة متریکو درین قرات بلا قصد دیگر کسی هم بشنود و ضایقه نیست  
 و در صلوة بهر قصد شنو آمدن و اگر آن معتبرست فقط پس با وجود چنین روایت فصحی از تقلید سلف قرات  
 منع کرده بطرف تعلیل خود در حرف مختصر خود و بخواند **كَعْقُوبًا لِلَّهِ مِنْ ذَلِكَ** پس بر این تقریر حال اولی  
 سنا حق آن موجب بر بستمی خود واضح شد که راست میگوید که عجب بدقت است که چون خبر خدا بخارا از

تا جز مل تشبیه شرافت را از اسم حرمین شریفین سلب کرده بنام بخارا بسته ازین زیاده کلام بدست می آید  
 و آنچه در ترجمه عبارت نشر تحریف و احاطه از طرف خود کرده مردم با قریب اوده بر ناظران رساله اش  
 هویداست حاجت تحریر ندارد و آنچه بر تحریر بخارا بنیاد و حالش بهم معلوم شد که ضابطه و ضابطه است  
 یا یک را از شمس در و رست است افترا بر اهل بخارا بسته پس نقل بچو خطوط ملی اصل انداز کتب قرات  
 نیست غرض او ازین نقول و تحریفات عبارات کتب ابله و بیست خدای تعالی از ابله فریبی محفوظ  
 وارد آید و اینم در علم قرات چندان بخیار یافتیم که بوقت گفتگو چون استفسار معانی الفاظ مصطلحه  
 قرات رفت تخریر شد گفت که شما معنی این الفاظ بیان کنید با وجود این تخریر و عیالها هم او در قرات  
 بر ناظران رساله اش بیچاره بود و همچنین آنچه فساد و تشدید قواعد مختصره در حرف و تشدید کرده آن هم  
 بر ناظران رساله اش پیدا شد و پیدا یاد که در مقدمه صفات حروف چنان فساد بر بار کرده که اگر بطور  
 قواعد مختصره کلام الله خوانده شود ضرر است که کلام الله محض گردد چه بگوید که در وقت همه بعد  
 سکون تا و کاف او از دیگر پیدا شود و چون معنی این قول از قلم نه او پرسیدیم گفتند که در لفظ خلقت  
 خلقتش باید گفت یعنی بعد سکون تا و از سکون ساکن باید بر آورد و گو اجتماع ساکنین شود بدولت  
 همس حاصل میشود و همچنین در کاف سکون در وقت بعد سکون کاف یک سین ساکن با و از خفیف  
 باید گفت و همچنین در حرف قلقله و دیگر صفات فساد اختراع کرده تعلیم مردم ساخته بجهان الله و عیال  
 کتب قرات چه غلط فهمی کرده و کلام الله شریف را بجهل و کتب خود فاسد ساخته و همچنین بهر لایزال  
 حروف را خلاصه حال صفت شان نوشته ما هرگز این خود نخواهد فهمید و از دیگران چه کار است بگوید که  
 برابر با خبرت پوشیده باشد که چون زان حجب تلفظ ضاد را در خواست کرد ضاد را قریب قریب ضاد  
 صحیح او کرد و در آن جمله چند مرتبه او اگر در هر مرتبه قریب ضاد میگوید گفت که ضاد کامل و جامع  
 جمیع صفات بسبب هم شدن او این شد اما قریب ضاد و صحیح او این شد اگر دوسه و زشتی میکرد تلفظ ضاد  
 صحیح صاف میشد چون بعد یک ساعت مردم جمع شدند و باز جمیع تلفظ ضاد خواستیم مردم مجلس باو  
 گفتند که همان ضاد قدیم خود که پیش ما میگفته ماندید همان ضاد بگویند و در آن ضاد قدیمه در بیوقت  
 تغییر نداشت پس آن حجب چار شده ضاد قدیم خود و تلفظ کرد پس و تلفظ ضاد چهار پنج الف را زبان  
 در دهان بجا نهد باز صوفی مفهوم نشد که کلام حرف تلفظ کرده نه دال بود نه ضاد و ظاهراً هم صاف هم  
 نشد پس معلوم شد که این حرف را همین محجب اختراع کرده و در تلفظ از صحیح و غلط این حرف اصلی نیست  
 و هم تلفظ سابق معلوم شد که آن محجب بر تلفظ ضاد و صحیح قادر است با وجود قدرت بر ضاد و صحیح با تلفظ مختصر

خود از لهالت و قصص خواند پس با وجود قدرت برقرارت سمیع چون عدا و تعصبا الفاظ قرآن را غلط و محرف میخواند لهذا حکم داده شد که نماز و امامت این شخص جاز نیست که دید و نوشته قرآن را غلط خواند و غلات شخصی که قصد صحبت کرد و بسبب عدم مساعدت زبان غلط او شود پس در جواز نمازش فهم را کلام است و در عدم جواز نمازش شخصی که قرآن را عمد غلط خواند کسی را کلام نیست فقط و الله اعلم بالصواب  
تحریر این مکتوب حسب عده از مدت مخطو غلط بود اما بسبب عدم فرصتی از درس امور متعلقه انجام نمیشد الحمد  
که بتاریخ یکم ربیع الاول ۱۲۸۲ هجری یوم سه شنبه در یک مجلس از صبح تا چاشت نوشته شد فقط

سرگذشت این مجلس در قصبه لوپار و هذه القصة المذكورة رویداد مجلس حسب لوپار و چنانچه  
واقع درین رساله مرقومست هی الی مضمت بدین بدین درین رساله مرقومست پیش  
حرر لا محمد یوسف مایان گذشته است الله تعالی  
جل شاناه گواه است و کفی بهر  
شهادت امیر زاعبد الرحمن

میرزا محمد ریگ لد  
میرزا نیاز محمد

محمد سیف  
محمد سیف

میرزا عبد الرزاق بیگ  
ولد میرزا محمد بیگ

بحث انحراف در قصبه لوپار و روی بنده  
میان آمده و اتفاق حضار آنچه از زبان مبارک  
قاری صاحب اقم رساله بنابر اندک صحیح بود  
و تلفظ مولوی حبیب الله صاحب اتفاق  
همه در قسم هیچکس نیامد که آیا این صحبت  
صنادست یا چیزی دیگر بهر کیف حرف  
صنادید و در اثنای خواند سوره خان

محمد حسن  
حسن ۱۲۸۱

سرگذشت هذا که در قصبه لوپار و روی بنده  
گذشت در رساله بنابر این عن مرقوم آمده است

حسن

کمال الدین  
کمال الدین

در مطبع نظامی واقع کانپور در شهر  
جمادی الآخر ۱۲۸۳ هجری مطبوع گردید





رساله بطریق نمونه بیان شدند تا مردم از آن ساله محقق باشند که استعیاب آن عده و توضیح کتاب بنماد و قضا  
موجود در آن ساله نشده بلکه درین ساله نوشته شده چون که باعث آن تحریر و تلوی میزند بر حسب حاج  
بودند لذا آن ساله را در تحفه ندر سیه نهاده و مقدمه رساله تحفه ندر سیه کرده شد اما در قالی قبول فرید  
آمین پس حالا بقضای تعالی اختلاف در بیان ضناد و ظاهرا نهاده و اتفاق بر ضناد و غلطی ای تعظمی معتبر  
نیست و در تلفظ سبی اختلاف نموده پس با وجود چنین اتفاق و اجماع باز کسی را اگر بر ظاهرا اصرار باشد معتبر  
نیست که انخوان الشیاطین گاهی از شیطنت باز نیامند مگر و تنبیه اند است غیبه نباشد پس غرض از تحریر  
این قصه آنکه مردم انصاف پسند شکر حصول اتفاق و رفع اختلاف بجا آرند و بقدر و رغبت در ادای ضناد  
قصه خارج ضناد کنند و تحمل شقت مشق و خدمت استاد را بهر از خرجش ادا کرده نماز خود را کامل نمایند و بخواهند  
عدم خرمی از خرجش نماز را اختلافی نخواهد ماند چون اصل عبادت اختلافی مانند دیگر عبادات آنچه گمان  
باید کرد و اندک این حمیه در است که در ضمیمه این تحریر چند مسائل دیگر از فن خود یاد را قعود و سبک نمائید و صفای  
و رعایت حروف و ادغام و اظهار و صلای کنایه و در قفسه و انفا و قلب که اتفاقانی باشند یا آنچه  
متعلق به و این جمع باشد که در کتب هم درین دیار روانست منضم شهور است چه که باعث ازین سیه  
رسمی بود و بودند با شش تحفه ندر سیه فی قواعد التوجیه نهاده شد از جناب العزت فرید  
و خلوص دارم و از امانت این امید به صلاح غلط و قبول صحیح یا سکوت دارم مرتب این رساله و به این یافت

### باب اول در بیان استفاده و بطل

بدانکه در ستاده کلاست بچند و حوه اول آنکه استفاده و کلام لفظ باید کرد پس مختار جمیع قرا و معمول  
الشرعیه مثل ایا صیغه و شافعی و احمد لفظ اعوذ بالله من الشیطان الرجیم است مجرب است از اعتراف  
صالحی و علی علیه سلمی هم همین لفظ مختار و راجح است تا آنکه اگر کسی لفظ دیگر و تعوذ لفظه الحمد لله علیه السلام از آن لفظ  
منع فرموده لفظ اعوذ بالله من الشیطان الرجیم تعلیم فرمودند لیکن با وجود این منع و تعلیم الفاظ  
دیگر هم مروی شده اند پس تلفظ تعوذ بآن الفاظ منقول و یا هم جاریست اگر چه مختار نیست پس تبدیل  
لفظ اعوذ با سقیم و مستعید و مستغوث اگر چه از امام محمد منقول کرده اند اما ثابت نیست تبدیل لفظ  
با سقیم السقیم علیم که از این سیرین منقول شده اما صحیح نشده و تبدیل لفظ رجیم بلفظ غادر و غوی  
چنانچه چندی از بعضی مشایخ لفظ اعوذ بالله القادر من الشیطان العاود یا اعوذ بالقویین من  
الشیطان الغفاری نقل کرده این هم ثابت نشده اند اما باز در فی الفاظ منقول و تعالی و تعوذ پس  
آن جایز است آن چند الفاظ منقول شده یکی اعوذ بالله السميع العليم من الشیطان الرجیم

ست که قرای حرمین و عراقین و شامیان خوانده اند و از ورش هم بعضی طرق روایت مخصوص هم  
منقول شده و در احادیث هم ثابت شده و در لغت اعوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم  
و این منقول است بعضی طرق از ورش و قبل و این کثیر است و اعوذ بالله من الشیطان الرجیم  
ان الله هو السميع العليم و این منقول است از ابی جعفر و ورش و این عالم و حمزه و کسائی هم گرام  
اعوذ بالله العظیم السميع العليم من الشیطان الرجیم و این منقول است بعضی طرق و بعضی و قبل  
و ورش و حشیم اعوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم ان الله هو السميع العليم و این منقول است از  
ابن کثیر ششم اعوذ بالله السميع العليم من الشیطان الرجیم ان الله هو السميع العليم  
و این منسوب است بقرات حسن بصری رحمه الله و اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و استغفر  
الله و هو خیر العالین و این منسوب است بحمزه و روایت خلف ششم اعوذ بالله العظیم  
و بوجه دیگریم و سلطانیه القدیم من الشیطان الرجیم و اه ابوداود و زیاتی الفاظ  
و شنام شیطان هم در بعضی روایات مروی شده اند اما نقصان کردن لفظ تعوذ آن هم جائز است  
بشرط صحت و این از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و صحت خذ سافت کرامیان چنانچه در ابوداود  
در حدیث جمیعین بر طعم لفظ اعوذ بالله من الشیطان بدون لفظ رجیم وارد شده کلام دیگر تعوذ  
در هر دو اخلا تعوذ دست بوقت قرات بدانکه مختار تمام قر و تعوذ به تعوذ دست بوقت شروع قرات  
اگر قرات بلند باشد و دست خواند اگر قرات پست باشد که از نافع و حمزه و اخفاء هم در قرات منقول  
شده تا فرق باشد میان قرآن و غیر قرآن چه که تعوذ از قرآن نیست و تعوذ از غیر قرآن ثابت نشد  
بلکه محل آن قبل از شروع قرات است اجماعاً و بر تعوذ وقت و وصل تعوذ با بسمله هر دو جائز است با بسمله  
هم وقف و وصلش بآول سوره هر دو جائز است لیکن وصل بسمله با فاتحه و انعام و کوفت و انبیا و سبا  
و فاطر و محمد و قمر و رحمن و خاتمه قارعه بهتر است اگر چه وقف هم بلا حاشیه جائز است و تعوذ قبل قرات  
مستحب است و بعضی بطرف وجوب فته اند و اگر قاری قرات را قطع ساخت پس اگر در آن قطع کلام متعلق  
قرآن نامند پسیدن سلف قرآن یا تعالیم لفظ قرآن و غیره پس عاده تعوذ ضرر نیست اگر کلام الصبی  
مشغول شد عاده تعوذ کند و بسمله خواندن در اول فاتحه با اتفاق قرائن ضرر و مبادیه خواهد آمد  
بفاتحه کند یا بعد از قرآن یا آخر آن وصل فاتحه کند به حال تسبیح یا بگفت و بچندین میان هر دو  
تسبیح گوید و حای سوره باری که در ابتدای آن تسبیح گوید به حال تسبیح برای آنست در روایت  
عیسی فاقنوا المشرکین حیث وجدتمهم و فاقنوا المشرکین کافه و غیر اینها که دلالت



بر عدم امان کفار می کند نازل شده پس آیت امان بر سر این سوره مناسب نیست و اگر شروع قرات از کسی  
سوره کند بسمله باید گفت سوای سر برکت که بر آن بسمله نگویید و اگر شروع قرات از اجزا و احزاب اعشار کند  
و سوره برکت باشد یا غیر آن پس قاری و رتبه گفتن و گفتن اختیار دارد و اما قزوین که نباید کرد و گفتن  
تشمیه آنکه تشمیه برای ابتراست و از اجابت ایافته شد و وجه ترک تشمیه آنکه وضع تشمیه اول سورت  
نموده ریان سورت تشمیه بن السورتین مذہب امام عاصم و ابن کثیر و کسانی و قالون است و دیگر قرا ریان  
دو سوره تشمیه نگویید بجز نماز نیکن امام حمزه هر دو سوره را وصل بلا وقف بر آخر سوره ماضیه و بر بسمله می کند و از این  
و ابو عمرو و درش وصل هم منقول است و سکت هم منقول است لیکن بر سر سوره قیمه و مطففین و بلد و حمزه بالاتفاق  
تشمیه باید گفت و برای امام حمزه برین سورا رجه سکت باید کرد و بد آنکه اگر بدون وقف بر آخر سوره گذشت بسمله را  
وصل ساز پس بر بسمله وقف کردن جائز نیست و الا وقت بر آخر سوره ماضیه و بر بسمله هر دو جائز است چنانچه  
وصل هر دو جائز است و وقف بر آخر سوره و وصل بسمله با ول سوره آتیه هم جائز است غرض که یک صورت  
ممنوع است چه صورت جائز است باید دانست که بسمله نزد امام مالک بعض اصحاب ابی حنیفه از قرائت  
و نیز وجه و علما از قرائت لیکن نه جزو فاتحه است نه جزو کسی سوره دیگر اما آیت مستقل از قرائت است که بر  
تبر که نازل شده و همین است مذہب جمهور اصحاب امام ابی حنیفه کوئی ندارند و نماز است بخوانند و قول صح  
و محمول شافعی آنست که هم آیتیت از فاتحه و هم آیتیت از هر سوره انداز نماز هر تشمیه می کنند اما قرائی گو  
بسمله را جزو هر سوره قرار داده اند بحسب طیفه است که قرائی کو فده بسمله را جزو هر سوره گویند و فضهای کو فده  
نه جزو فاتحه گویند نه جزو هر سوره و همه اقوال حتی انداز قبیل اختلاف قرات هستند اما بسمله  
که در نسخ سوره ثعل و اقصیت بالاتفاق جزو آیتیت و الله اعلم بالصواب



و غنکی بر دو لب می براید و و باغ که از آن می آید که این حرف را می بیند عتک و اعلم که این حرف را می بیند  
 بر دایت سوسی چرا که مخرج فون بهم ساکنین مخفیست منتقل میشود از مخرج اصلی خود بسوی دماغ بقول  
 صحیح که در حالت اخفادین حروف زبان را داخل نیست و در قوی زبان را در حالت اخفایم  
 داخل هست و اگر سیم و نون ظاهر و محسوس باشد پس از مخرج زبان می برآید و الله اعلم بالصواب  
**فصل سوم در صفات حروف** بدانکه صفتی را از صفات حروف ضدی بهم میباشند پس چون  
 بیان کرده شود ضد آن بهم معلوم شود و از مقایله بیان آید بدانکه بعضی از صفات حروف صفات  
 ضعف هستند مثل سیم رخاوت بعضی آن صفات قوت هستند مثل جهورت شدت پس مموه  
 و ده حرف تشنجک خاصه هستند و مموه برای آن میگویند که هم از رخی و ضعیف گویند چون  
 حرف سبب ضعف اعما ویر مخارج اینها وقت تلفظ اینها نفس جاری ماند و بند نشود پس ضعف خفا  
 و آواز اینها پدید آید و الله اعلم بالصواب و مموه نام کرده شد لیکن جریان نفس در کاف تا خوب معلوم نمی شود  
 که ضعف صوت هست لهذا بعضی علماء در مموه بودن اینها خلاف کرده اند و توده حروف باقی  
 مموه نام دارند که سبب قوت اعما ویر مخارج اینها و تلفظ اینها آواز بلند باشد و حروف شدید مثل  
 حروف اجد قط بکت هستند و شدید برای آن گویند که سبب شدت و قوتی که از صدوت تلفظ  
 اینها جاری نباشد و ضد اینها حروف رخوت هستند که در آنها صوت جاری ماند و پنج حروف  
 لن عمر ما بین شدید و نروحه هستند و بعضی واو و یاء هم درین بین شمرده اند که اینها نمانند  
 شدید شدت دارند و نمانند نروحه نرمی دارند بلکه پس بین هستند و حروف مدامت او ای بکبت  
 آن حروف میگویند که مدورینها میشود و در غیر اینها نمی شود و ضد این قسمیه هستند و حروف  
 مسخلة مفت است خاص ط ظ غ ق و استعلا بمعنی طلب بلند است چون که در تلفظ اینها  
 زبان بسوی کام بالا مرتفع میشود لهذا اینها را استعلیه میگویند و اعلا ای ایشان در استعلا طامت  
 و ضد ایشان استسفل است و آنها حروف باقیه هستند و طاء و ظا و صا و ضا و حروف مطبقة هستند و با  
 حروف منفطه مانند و طبقه بجهت آن میگویند که بوقت تلفظ اینها زبان بکام مجازی خود منطبق می شود  
 و درین حروف صفت استعلا کاملست و استعلا و اطباق به از صفات حروف قویه است اعلا  
 ایشان طامت حروف معضیه است از منحن و صغیر لغت آوازی را میگویند که جانوران را میگویند  
 را بان آواز دهند چون و تلفظ اینها آوازی مانند آن آواز شنیده شود و لهذا بان صفت مموه شد و حروف  
 نقشی بکبت و آن شیر است چونکه نقشی معنی افتخار و توسع است و این حرف هم بوقت تلفظ خود دریا

و غنکی بر دو لب می براید و و باغ که از آن می آید که این حرف را می بیند عتک و اعلم که این حرف را می بیند  
 بر دایت سوسی چرا که مخرج فون بهم ساکنین مخفیست منتقل میشود از مخرج اصلی خود بسوی دماغ بقول  
 صحیح که در حالت اخفادین حروف زبان را داخل نیست و در قوی زبان را در حالت اخفایم  
 داخل هست و اگر سیم و نون ظاهر و محسوس باشد پس از مخرج زبان می برآید و الله اعلم بالصواب  
**فصل سوم در صفات حروف** بدانکه صفتی را از صفات حروف ضدی بهم میباشند پس چون  
 بیان کرده شود ضد آن بهم معلوم شود و از مقایله بیان آید بدانکه بعضی از صفات حروف صفات  
 ضعف هستند مثل سیم رخاوت بعضی آن صفات قوت هستند مثل جهورت شدت پس مموه  
 و ده حرف تشنجک خاصه هستند و مموه برای آن میگویند که هم از رخی و ضعیف گویند چون  
 حرف سبب ضعف اعما ویر مخارج اینها وقت تلفظ اینها نفس جاری ماند و بند نشود پس ضعف خفا  
 و آواز اینها پدید آید و الله اعلم بالصواب و مموه نام کرده شد لیکن جریان نفس در کاف تا خوب معلوم نمی شود  
 که ضعف صوت هست لهذا بعضی علماء در مموه بودن اینها خلاف کرده اند و توده حروف باقی  
 مموه نام دارند که سبب قوت اعما ویر مخارج اینها و تلفظ اینها آواز بلند باشد و حروف شدید مثل  
 حروف اجد قط بکت هستند و شدید برای آن گویند که سبب شدت و قوتی که از صدوت تلفظ  
 اینها جاری نباشد و ضد اینها حروف رخوت هستند که در آنها صوت جاری ماند و پنج حروف  
 لن عمر ما بین شدید و نروحه هستند و بعضی واو و یاء هم درین بین شمرده اند که اینها نمانند  
 شدید شدت دارند و نمانند نروحه نرمی دارند بلکه پس بین هستند و حروف مدامت او ای بکبت  
 آن حروف میگویند که مدورینها میشود و در غیر اینها نمی شود و ضد این قسمیه هستند و حروف  
 مسخلة مفت است خاص ط ظ غ ق و استعلا بمعنی طلب بلند است چون که در تلفظ اینها  
 زبان بسوی کام بالا مرتفع میشود لهذا اینها را استعلیه میگویند و اعلا ای ایشان در استعلا طامت  
 و ضد ایشان استسفل است و آنها حروف باقیه هستند و طاء و ظا و صا و ضا و حروف مطبقة هستند و با  
 حروف منفطه مانند و طبقه بجهت آن میگویند که بوقت تلفظ اینها زبان بکام مجازی خود منطبق می شود  
 و درین حروف صفت استعلا کاملست و استعلا و اطباق به از صفات حروف قویه است اعلا  
 ایشان طامت حروف معضیه است از منحن و صغیر لغت آوازی را میگویند که جانوران را میگویند  
 را بان آواز دهند چون و تلفظ اینها آوازی مانند آن آواز شنیده شود و لهذا بان صفت مموه شد و حروف  
 نقشی بکبت و آن شیر است چونکه نقشی معنی افتخار و توسع است و این حرف هم بوقت تلفظ خود دریا

در این مختصر شده می برآید لهذا ما این معنی موصوف شده و بعضی فاعضا را بعضی را اوصاف و سکن  
و یا و تا بهم را هم تقشی گفته اند و تخفیف و حرف هستند زل و تخفیف برای این میگویند که بوقت تلفظ  
اینها زبان از مخرج اینها خرف میشود و بسوی مخرج غیر اینها میسرود و حرف غنه و دهستانه و نون و هم  
بجمله و تلفظ اینها غنه را که از داغست و فعل است لهذا با آن حرفت موصوف شدند باقی حال غنه  
انشاء الله تعالی در تجوید گفته شود و حرف کمر راست فقط چونکه در تلفظ آن شبیه تکرار و تشدید می شود  
لذا با این معنی موصوف شد و تکرار حرف اقی اوست تکرار آن بحال تلفظ اوست نه آنکه دوباره گفتن  
راست بعد تلفظ آن لهذا در تلفظ آن از اظهار تکرار احتراز واجبست اظهار تکرار در این حرف در قرأت بسیار  
مستحبست و موصوف بوقت تشدید بسیار احتیاط کند که تکرار ظاهر نشود و حرف مستطیل که کسرت آن ضا  
معجمه است و مستطیل برای آن میگویند که بوقت تلفظ آن زبان راست دراز کشیده شده از اول خانه  
که محاذی پنج زبانت بطرف حلق تا آخر حاذی که مخرج لاست تمام حاذی با فراههای برابر نو و از  
نواجذ و لواحق متصل میشود و چونکه مخرجش چنان مستطیل شد لهذا با این صفت موصوف شد  
و همین جهت استطاله مخرج بعضی علما شین را هم مستطیل گفته اند و همین استطاله مخرج موجب فحاشات  
و غلطی نمودن و دشین میشود و این فحاشات عظم از تقواید نیست که از سماع تعلق دارد و از مقوله کم  
نیست اخذ و دشین و مقدار و کمیت خود در زمانه طولانی و در مخرج حرف می برآید چنانچه جهال زمانه  
فهمیده اند و ضا و دشین اگر چه زمانی هستند لیکن لازمست که تلفظ اینها کم از مقدار الف باشد و الف  
را مقدار نیست که فحش که بسیار بسیار مختصرست و تلفظ چون آن را و چند سازند یعنی در هر صد گفته  
در آن گفته شد آنرا و چند سازند و بسیار احتیاط کنند تا زیاده از فحش اضافه نشود پس این است در  
الف شد و لا بد ضا و دشین از الف مختصر خواهند بود نه آنکه صفت استطاله در حرف و کسبیده و از  
مردوشنیده و تلفظ این حرف بدعت نواحداش کنند و بقدر پنج الف برین حرف تفتش کنند  
و این پنج اوی صفت استطاله نام نهین نمود با سه من جهانیه الهمال تحقیق زیاده برای حرف ضا و در تجوید  
می آید انشاء الله تعالی و حرف هوای کمیت و آن نیست چرا که از هوای حلقی پیدا میشود و بعضی علما  
الف را دو اما و او ساکن با قبش مفهم و یا ساکن با قبش کسور بر سه را هوای گویند که الف از هوای  
حلقی و او از هوای لب است از هوای و همین بیرون می آیند و همین هر سه را حرف میگویند چرا که  
در دنیا پیدا میشود و حرف خفیه چهار هستند آنها و حرف المد چرا که چون از حرف و از هر کلمه  
مختصی باشند خوب ظاهر نباشند لهذا برای اظهار ایشان در حرف مد کشش مد و در پای کلام سه

معمول باشد و حرف یسین و هشتاد و دو و یک ساکن یا قبل ایشان مفتوح و حروف علت چهار هستند حروف  
 و همزه چون که اکثر لغت‌ها و تغییر و زینا و دفع می‌شود و لهذا اینها را حروف علت گویند و علمای صرف هرگز آن  
 علت نگویند و حروف قلقله پنجست قی ق ط ب ج و متفق علیهم جمیع قراوت‌ها و آخرین اینها قافست و ربانی  
 حروف اختلافت و قلقله و لغت حرکت دادن چیزی را گویند چون که بوقت تلفظ اینها توههم و ششبه  
 جنبش اینها باید باشد لهذا باین صفت موصوف شدند خاصه در حالت قف بر بحر حروف که زیاد و ششبه  
 جنبش اینها را و در غرض که بسبب قوتی که این حروف دارند در تلفظ سکون ایشان سامع را توههم و ششبه  
 جنبش ایشان را و نه آنکه در حقیقت جنبش دارند چرا که جنبش حرف ساکن در صحن حروف در قی ق ط ب  
 بسیار می‌بویست قلقله باشد یا غیر آن پس اینچه عوام این را نه در وقت حروف قلقله چنان سخت تلفظ کنند  
 که صاف جنبش بلکه حرکت و تشدید حرف موقوف علیهم سموع شود این محض غلطت است و اعتبار این فعل  
 و جهت بدانکه بعضی از صفات مذکوره قوی هستند مانند هر شدت و اطلاق و متعلقات استقامت قلقله  
 و غیره و نقش و انحراف و تکریر که اینها صفات قوت هستند و پس رخاوت و استفال و انفعال صفات  
 ضعف هستند پس هر حرفی که در آن سه صفت قوت باشد آن قوی تر خواهد بود و از آن حرف که در آن  
 دو صفت قوت باشد و هر حرفی که در آن چهار صفت قوت باشد آن قوی‌تر خواهد بود و صفت قوت بسیار قوی خواهد بود  
 و همچنین صفات ضعف اقیاس باید کرد پس هر حرفی که دو صفت ضعف از او صاحب یک صفت  
 زیاد و ضعیف خواهد بود و همچنین قیاس در تمام حروف باید کرد و حروف مذلقه شش حروف مذلقه قوی  
 آن لب تذلقه برای آن می‌گویند که اگر کثرت زبان و لب کام پیدا می‌شوند و قوی کثرت و جانب نشی را  
 گویند و باقی حروف را صفت می‌گویند برای آنکه صفت معینی نیست چه نگارین حروف هر کلمه با معنی می‌نمایند  
 را از آنکه از حروف معینه مضمر که بحدود منع می‌کنند لهذا صفت می‌گویند یعنی هر کلمه با معنی و خاص که از  
 حروف صفت مرکب باشد ضرورت که در آن حرفی از حروف تذلقه باشد و اگر کسی کلمه محض از حروف صفت  
 ترکیب یافته آن کلمه بر زبان عرب ثقیل می‌باشد لهذا آن را نسبت به کلمه می‌دهند و حواشی این صفت  
 و یک صفات حروف هم هستند تمویه و کشویه و کشویه و شجریه و اسلیه و مینوره و غیره که تفصیل اینها را  
 گذشتیم برای آنکه اینها مشهور و چندان معتبر نیستند و در صفت مذکور تجوید ادا بهم دخل کم می‌دهند پس تلفظ

### باب سوم در بیان تجوید حروف

بدانکه قصد اصلی از این فن همین است و باقی دیگر ابواب و مسائل خادم و تابع این باب هستند و بطریق  
 و جهت که در این باب بسیار تأمل کند و فکر صاحب احرف سازد و از استاد معارف و موافق این باب یاد

کند و الا در خواندن قرآن غلطی نخواهد شد و اجتناب غلطی تجوید و تمیز قرآن واجبست هر که تجوید قرآن  
نکند گنگبارست چرا که کلام اسد تجوید و تمیز از نزو و ضای تعالی نازل شده و همان تجوید نیز بجز  
اسانده ثقات برآید و پس تجوید واجبست و هر که تجوید حرام شد پس باید که قرآن را حرف حرف خدا  
و پیوسته برآید و نه و مظهر را مظهر و مخفی را مخفی و مدغم را مدغم و مقصور را مقصور و ممدود را ممدود و اداسازد و  
سجائی که در تفسیر است و وقت کند و بی محل وقت نکند که کلام از انتظام و بلاغت افتاد و سهو شود  
و در تفسیر ترتیل الفاظ مختلف در حدیث آمده که حاصل همه تجوید قرآن وضبط و قنوت و آن  
تجوید خواندن قرآن است بقواعد و احکام آن است عشق و فتنه که آن مجموعه است برای حفظ خطیست  
قواعد تجوید ضبط کرده اند و باب علمت حروف منقطه ساخته تا قاری از اسانده ثقاته موافق آن قیام کند  
کرده و مشق را بران قواعد چسبان ساخته از احکام ممنوع محفوظ ماند و احکام ممنوع و قسمت حلی و مخفی  
محکم حلی خطای است و ابیاط است یا که کردن از اصل کلمه یا زیاده کردن بر اصل کلمه که از آن محکم  
آید و مخفی خطا و مخرج حسنه و مخرجات آن باشد و مخفی باجهر قاری با هر دو میگوید و بگوید بگوید  
که آن را بر کسب یافت کند پس مخفی مانند از هم جدا ساختن حروف قریب المخرج را و متحد المخرج را  
و مایلین اینها تمیز نکردن و به یک رایه خواندن و را را که کردن و لامات لایروفتات را تفسیر ساختن  
و بلند آویدن سخن مخفی اگر چه اختلاف استی نشود اما قاری قرآن بی حسن شود پس قرآن بر علمت این همه  
امور از ضای تعالی و سبیل جناب حضرت رسالت مآب علیه السلام و صحابه کرام و اسانده ثقاته و علمای  
بما بریده چنانچه علامه جزری در تشریفات و لا شک ان الامام که هم متعبدان بقوم محاکم  
القرآن و اقامه حدود و آلهام متعبدان بتصحیح الفاظ اقامه سر و قیام علیه ثبات السلفا که من  
ایضا القراءه المتصلة بالخط و الانبویه الا فصحیه العربیه التي لا یجوز لها ان لا العذر  
عنها الی غیرها و الناس فی ذلک باين محسن ما یجوز و مسمى انما و معز و ذوق و یقین علی تصحیح  
کلام الله تعالی با اللفظ الصحیح الذي فی الصحیح و یقال الی اللفظ الذي فی الصحیح الذي فی الصحیح  
بنفسه و استبدل و ابرأ به و حدیثه و انما لا یجوز ان یحذف من حفظه و استبدل به و انما لا یجوز ان  
الی عالم و قد یحذف عن صحفنا و من یحذف بالاشک و انکم یلا ربک غاش و لا یجوز ان یحذف من صحفنا  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لایزال الصحیح لله و لکنابه و رسوله و لا یزال الصحیح لایزال  
و عادت تفهم اصنافی که آن را خطا و عادت لسان و لا یجوز ان یحذف من صحفنا و انما لا یجوز ان یحذف  
لا یحذف نفسا الا و سبیلها و لکن انما لا یجوز من العلم علی ان لا یحذف من صحفنا و انما لا یجوز

خلف امی و هو من لا یحسن القراءة و اختلاف فی صلوة من یبدل حروفا بغيره سواء تجلس أو قیما  
واحد القولین عدم الصحیة کہ قرأ التحید بالعين واللام بالکاء او المضموم بالکاء او الطاء بالکاء  
عد العلماء القراءة بغير تجوید محکما و عد طالقاری بها کذا قالوا فی نشر ترجمت نیست رین کہ  
بتحقیق چنانکہ است محمدیہ تبعید و اسرارند بر معانی قرآن و تعیل با و امر قرآن چنان تعبد نمودند  
بتحقیق الفاظ قرآن و درستی حروف آن بران صفت کہ گرفته و آموخته شده از ائمه قرات است  
متصل آن حضرت نبوی عولی کہ انھم العرب بودند علیہ الصلوٰۃ و السلام آن صفت طریقیہ کہ لغت  
آن جائز نیست و نہ تجاوز از ان طریقیہ و صفت بسوی دیگر طرق و مردم و ادای این صفت  
و طریقیہ قرات و اثر اند در میان خوبان و نیکان و ثواب یارب بدخوان گنہگار یا معذور  
پس کہ قادر باشد بر صحیح خواندن قرآن بالفاظ صحیح علی فصیح باز عدول تجاوز کند بسوی الفظ کذا  
عجی یا نبلی زبون خود را غنی و انداز لغت تجوید و اصل را کند بر فهم و اشتقاق خود و اعتمد کند بر آنچه  
بر حفظ و خواندن آن خوگر شده و از راه بکسر جمع بسوی مالت قرات نکند و از ویانمود و تا او آن  
متکبر اللفظ صحیح قرآن میاموزد پس آن شخص قصور و اراست بلا شک گنہگار است بلایب و غبار است  
بلا شد پس بیشک فرموده رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ من یبین فی قرآن یست برای خدا و کتاب  
او و رسول و در برای ائمه سلیمین و عوام و منان را الیکن سیکند زبان او در قابو نباشد و ہم است و اما  
میرن باشد پس بیشک خدا تکلیف نمیدہد فی سبیل اللہ طلاق و بہین سبب اجلع کرد آن علمای  
کہ معلوم ماہستند بریک جائز نیست نماز قاری خلف امی و امی آن باشد کہ قرات قرآن نیک  
تجوید نماید و اختلاف است در میان علما و زمانہ کہ یکہ بدل سازد حروف البعیر آن حروف بحین باشد  
یا قریب المخرج باشد صحیح ترین قولین عدم جواز است مانند سیکندہ تجوید الحمد بعد البعین بجای جا  
والدین و ابتداء و مضروب را بجای شین و لظا بجای ثناء و بہین سبب شمرده اند علمای قرات بلا تجوید  
را حسن و قاری بلا تجوید را حسان فقط پس از تفسیر چون جزیری تمام شہادت اہل زمانہ و تجوید و در فضا و  
ضماقت شدند و ہم معلوم شد کہ سند قرآن و علم قرآن ہم رکن این علم شد اندامنا شد کہ  
این فقیر ہم کہ سند را سند مای سلسلات خود درج این سالہ سازد پس سیکویم کہ خواندم قرآن  
مجید و قرآن حمید را ز اول تا آخر بروایت حفص بن جالد ماجد خود مولوی محمد مغفور و سبب و ہم از  
ایشان بقرات سبعہ کریمہ تواترہ جہتہ شنیدم و والدین خواندند بر قاری صالح الدین پانی بجی  
و ایشان بر قاری حمید الدمدرج و سند ایشان شد و درست و ہم خواندم و شنیدم قرآن بر استاد

و مرشدی حضرت مولانا محمد اسحاق قدس سره و سند ایشان بهم شهبوست اختصارا ترک شد و غیر شتم  
و خواندم قرآن بقدرت سبعة مکرره متواتره بقاعده جمع الجمع مع کتب قدرت برستادی مولوی  
امام الدین امروهری قدس سره و ایشان بر مولوی محمد کرم الله و ایشان بر حاجی عبد المجید صوبه  
و نیز خوانند و شنو ذم والد من مولوی محمد پانی بی بقدرت سبعة مکرره متواتره بقاعده جمع الجمع  
بر حاجی عبد المجید مذکور و ایشان بر حافظ غلام مصطفی و ایشان بر محمد کبرانی و او بر حافظ عبد الو  
مولوی و او بر شیخ عبد الحالی متوفی و او بر شیخ یقربی و او بر شیخ عبد الرحمن مینی و او بر والد خود  
شیخ سجاد مینی و او بر شیخ ابی نصر طبرانی و او بر شیخ الاسلام مذکور و او بر برادر قاضی و او بر محمد  
بن حمزوی صاحب جیش و او بر ابو العباس احمد و او بر والد خود شیخ ابی عبد الله حسین امیر امام نجفی  
و او بر ابی العباس احمد و او بر امام ابی الحسن علی و او بر ابی داد و سلیمان و او با امام ابی عمرو دانی رحمه  
و گفت دانی که خواندم قرآن بر وایت حضرت ابی الحسن و او بر علی ناشمی و او بر شامانی و او بر عبید  
و او بر حفص و او بر عاصم و او بر ابو عبد الرحمن زکریا بن جیش خواند و او عبد الرحمن عثمان و علی  
و ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابن مسعود و اخذ کرده بر راز عبد الله بن مسعود و عثمان اخذ کرده  
و این همه صحابه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم اخذ کردند و سواي این سند دیگرند با هم بودند  
اختصارا حذف شدند پس حسب سنده و کتب آنچه عبارت حروف این تفسیر رسیده نوشته میشود و بر قاری  
را یباید که میان تش و تن و صین و میان ذ و ذر و ض و صین و ت و دو و ط و میان ح و ه  
و میان ق و غ فرق کند تا در مخارج اینها خلط نشود و هر یک ممتاز از دیگر مسطور شود و هر جا  
که تشابیه جمع شوند خواه در یک کلمه خواه در دو کلمه مانند وجهه و طبع علی باید که چنان تلفظ کند که او را  
نشود یکی از تشابه باقی هم نشود و هر جا که میان دو حرف قریب مخرج باشد مثل ع و ط و ط و ج و ح  
جدا جدا تلفظ کند که ذات و صفت کسی از هر دو زایل نشود و همز و را باید که نیکان کند تا به تحقیق  
نیست سهل او شود و بوقت تلفظ آن قاری را جنبش نماند و محسوس شود که یک کسر او هر جا که در هزه  
جمع آیند مانند عاکل و کحکم و یا کسوف و کلا باید که هر دو را تحقیق کامل دانند یا بدست ضعیف  
او انشود تا خلط قرات قرا با هم نشود و در ابتدای کلمه هزه را شیرین لطیف دانند و اسازد در مانند  
الحکم الذین خصصوا و فیکله بعد آن الف باید بسیار لطیف و اسازد و اگر بعد آن حرف غلط یا غم  
آید بسیار محافظت کند که بر نشود مثل الله و اللهم و الطلاق و الصطفی و اصلح و اگر بر آن همچین  
آن واقع شود باید که بسیار محافظت تا به سهولت ترفیق او ادا شود و نخواهد گشت و آن غلط و اسحق

در بیان تجوید حروف

تسه













غ ف

ق

3

J

لا اله الا انت

7

6



مخفف هم نکر دو و مانند تنوع هم و انشود رخ رانزد هر حرف رعایت کند تا مخلوط بخا و قاف نشود و مثل  
فَيْسَمُ وَاسْتَعْمَرُ وَغَيْرَ الْمُخَفَّفِ قَائِبِ وَلَا تَرْجَمُ قَائِمًا وَفَيْسَمًا رَاغِبًا ظاهر کند تا فای محبی نشود  
خاصه و قتیکه قبل ز سیر یا و او آید مانند لَقَلْفَتَ مَا صَنَعُوا وَلَا تَحْنُفَ وَلَا تَحْنُكُنْ و همچنین نزد با اظهار کند  
نزد اکثر قراق را چنان ادا کند که مخفف استعلا از و زایل نشود و عین آئین و مشابه با کاف نشود و خصوصاً  
و قتیکه قبل از کاف آید مانند حَلَقَهُ وَحَقَّنْ كُلَّ شَيْءٍ و اگر کاف ساکن پیشین کاف آید مانند کَمُ خَلَقَهُ  
باقی افعال او نام بیاورد و اما در ابقای صفت استعلا خلافت عدم ابقا اولی است و صفت فلقه در  
حرف از همه حروف بیشتر رعایت آن در وقت باید کرد چنانچه در حرف با گفته شد که را احتیاط  
کند تا کاف فارسی که از کاف و صا گویند نبرد و خصوصاً و قتیکه که باشد مانند شَرِّ کَلَمٍ و قابل هموسه آید  
مانند شَمْسِ کَیْ و بسیار احتیاط کند که صوت و را جاری نشود و چنانچه لغت بعضی همچو نیست که را یک بار کند  
تا رفیع و نازک او شود و خاصه و قتیکه مثلاً در حرف استعلا افتد مانند ظَلَّ وَصَلَّ وَبَصَلَّ وَحَلَّ و اتصاله  
و اتصاله و تسلط و جعل الله و اگر بعد لام ساکن نون آید خوب اظهار کند لام و سکون آن و حدیث کند از  
آنچه عربیان میگویند که بعضی اظهار آن در آن فلقه بیداری گفته بلکه در نام حرکت نیز محسوس میشود و این هرگز  
جائز نیست مانند جَعَلْنَا وَآزَلْنَا وَظَلَمْنَا و اگر بعد لام ساکن با آید او نام و صیبت مانند قُلْ رَبِّ و همچنین  
لام تعریف ندغم میشود و در چهارده حروف شمس گویند و در حروف باقی ندغم نشود و در ارجان ادا کنند که ندغم  
و از حروف چهارده گانه از حروف شمس گویند و در حروف باقی ندغم نشود و در ارجان ادا کنند که ندغم  
خاصه و قتیکه مجاور حرف فتح آید مانند مَحْضَةٍ و مَحْضٌ و مَا اللَّهُ و این حرف صاحب غنه است  
و و قتیکه ندغم باشد یا مخفی پس غنه آن خوب ظاهر کند و اگر بعد آن الف آید از تخمین آن بسیار بسیار اسرار  
کند چنانچه اسامی این سیم را یاد کنند این غلطیست مانند مَا لَكَ و مَا أَزْكَلْ و لیس ما کن را حکمت  
آو نام و اظهار و اخفا آو نام و غنیمت که بعد آن نیم آید مانند قَوْمٌ و حَكَمٌ و هم دوم اخفازد  
با مانند بَعْضُهُم بِاللَّهِ و در پنجم هم پس حالت او نام و اخفا غنه را خوب اظهار کند سوم اظهار نزد و  
باقیه صواب و قتیکه میزان اول و ثانی خوب اظهار کند که هر که با او را بین تو هم کن که خبر خوانده اما در تلفظ اظهار و سکون  
کامل باشد که اصل او غیر غنه و صلیه نباشد گو بوی غنه لازم باشد تا نباشد نه غیر و او یکم و لا اله الا الله و هم عکس  
دور اظهار بر می شود و هر دو را هیچ اند اما اخفا را راجع گفته اند از رعایت کند که ندغم نشود و قتیکه ساکن باشد بسیار بسیار  
احتیاط کند که مخفی و انشود مانند اَلْعَالَمِينَ و قَوْمٌ مَهْمُونَ خاصه و قتیکه بعد آن الف آید بسیار احتیاط  
کند که مخفی نشود و مانند اَلْكَافُ قُرُونِ الْاَنَامِ که را رعایت کند که از مخرج خود صغائر او شود و مخلوط

بکاف و الدنو و خاصه و فیکه لکوب باشند علیکم و هجر و یحیی چون مجاور مقارب خود آید با حقیقه  
 تمام او کند مانند و سینه و عذ الله حق و معهم الکتاب و یابین الالفین آید بخوبی و کما هیا ساکن  
 باشد مانند اهد ناء العین و آهندی و اگر شد و باشد از تفریق فک او غام احتراز و هیت نند  
 ایما کج و حجه و را چون مضموم یا کسور باشد محافظت کند که خوب بدست نشیند اد شو و مانند لقا و ت  
 و حجه خاصه و فیکه و او جمع شوند و آنچه در هیند و او از مخرج فالتلفظ کنند بسیار بدست  
 ازین احتراز و هیت و اجتماع و اوین بر پنج نوع است اول آنکه او اول ساکن باشد و دوم تحرک  
 و حرکت تا قبل از هیندی نباشد مانند آو و زخم و آو و زخم و آو و زخم و آو و زخم و آو و زخم و آو و زخم  
 و او اول ساکن باشد و ما قبل او مضموم مانند اصفی و اصفی و اصفی و اصفی و اصفی و اصفی و اصفی و اصفی  
 قسم الشفتین باید کرد تا خوب درست و ظاهر اد اشود و هین حکم دارد آن و او که وصله ضمیر پیدا شود  
 مانند کاف و حجه و هینا سوم آنکه او اول مضموم باشد دوم ساکن باشد و دوری و آو و زخم  
 چهارم آنکه هر دو او تحرک باشند مانند و زخم و زخم و زخم و زخم و زخم و زخم و زخم و زخم  
 اول شده و باشد و دوم تحرک مانند یا لعد و و الاصل در جمیع این صور و او را نیک ظاهر او کند  
 می را خوب لطیف سلید او کند بدانکه اجتماع یا بین هم چهار صورت دارد اول آنکه ای اول  
 ساکن فایش کسور و دوم تحرک باشد مانند فی یقی سفت و در حکم نیست آن یا که وصله ضمیر پیدا  
 شود مانند لقق صه یقی و پس هر دو را خوب اظهار کند و احتیاط کند که او غام نشود بسیار  
 سلیم شکیب یا او کند و دوم آنکه اول مفتوح باشد و دوم ساکن مانند حسنی یا سوم آنکه در  
 یا تحرک باشد مانند فکح یک یا چهارم آنکه اول شد باشد مانند و لیس الله و لا یی یق  
 پس جمیع این صور خوب است و ظاهر و محقق او اساس و تمهید بداند و تلفظ لقا و صفا و زوره و سوت  
 جمیع قرار داد و وجه هستند یکی و دوم اشام شعبی روم آنکه فک او غام فون کرده یا خفا نمی شوند  
 بنحو اند و خوبی هر که قریب متوجه سامع باشد حرکت مخفی را بدو هر که دور باشد و یا نزدیک باشد  
 لیکن متوجه بسوی کیفیت تلفظ نباشد آنرا اصلا خبر نشود و ازین افتخار حرکت تغییر میکند بدانکه دوم و ابقا  
 ثلث حرکت و اسقاط و ثلث حرکت است الا بخرید و تقسیم حرکت معنی ندارد و دوم شهادت معنی اشام  
 و بخلاف و باقی قسم الشفتین بلا صوت یعنی قاری بوقت تلفظ فون شد و بدو لب اشاره مضمون  
 میکند و در حقیقت ضمیر نباشد بلکه او غام محض تلفظ کرده آن او غام را بنهم الشفتین مخلوط ساخته بود  
 حرکت او در وقت بوقت ساکن کردن حرف آخر بدو لب اشاره بحرکت فک آخر کنند و سوا این دو وجه

و

ی











هر جا که همزه جمع شود هر دو را تنیک تلفظ کند و تحقیق تمام اداکند در تمام قرآن نیز و امام عاصم  
 که یک جا و زوره فصلت و در کلمه عاکحی بر وایت فصص تنبیل همزه دوم باید کرد درین جا  
 تحقیق همزه دوم غلط است اما قسم دوم از مد سکون است که سکون و هم عارضی باشد سبب وقت  
 اجتماع ساکنین سبب قف میشود مانند عاکحی پس اگر وقت کنند اجتماع ساکنین شود میان  
 یا و فون پس این مد را مد سکون و قفنی نامند و درین قسم سه وجه جائز داشته اند یکی مد طویل سه الف  
 و دوم مد توسط و الفی و این هر دو وجه اولی هستند سوم مد قصر که یک الف است و سومی مد طبعی که در حالت  
 قصر مد و الفی خواهد شد و این اولی نداشته اند و در و الفی و سه الفی هم سومی مد طبعی مراد است  
 این شش قسم مد است که مذکور شد بنحیه ما و در حرف مد و لین بود و اما مد و حرف لین آن هم هر دو وقت  
 اول مد و قفنی مانند خیر و سقی و درین مد دو وجه طول و توسط جائز است و قصر یا نیز جائز داشته  
 اما معمول نیست و فرق نیست میان آنکه ساکن و هم همزه باشد مانند شکی و سقی و یا غیر همزه باشد  
 چنانچه گذشته دوم مد غیر قفنی و آن مخصوص است و تلفظ عین که در کلمه حصص و جحش و پس پس تمام  
 اقسام مد را اینجا شش شده شش و حرف مد و لین و در و حرف لین یک قسم مد و یک قسم مد و افق  
 مذرب درش که همزه اول باشد و حرف مد بعد همزه باشد مانند راکم و آتینا درین مد هم طول و توسط  
 و قصر هر سه وجه زود و درش محمول و مقروست چونکه درین یار قرات نام عاصم بر وایت حصص شمرت  
 و از لفظ مقصود ما بیان همان قواعد است که تعلق بقرات عاصم و روایت حفص از اندلس و یا بیان مذرب  
 و درش است که دریم بدانکه مقدار کشش مد بقرات عاصم نیست که متصل و فصل ابرابر چهار الف باشد  
 و استخوان و است این مقدار و قف بر شنی نیست از قاری ثقه و یا بعد از کشان باین طوری که برای الف  
 یک انگشت بخند و نه است پس برای چهار الفی چهار نوبت عقد کند و برای سه الفی سه نوبت  
 عقد کند و بکذا یا باین طوری هم معتدل قیاس کند که فتحه را در عقل خود خوب بسنجد که در چه قدر مد تلفظ  
 شود باز آن را دو وجه ساخته خوب بسنجد پس این یک الف شد پس چون این را مضاعف کنی و الفی شود  
 و دو الفی را مضاعف کنی چهار الفی شود و اگر یک الفی را دو بار مضاعف کنی سه الفی شود و پس همین  
 نیز از جمیع مدات را بسنجد و بدانکه در جمیع اقسام مد برای عاصم سه الفی هم جائز است که در مد و لین قفنی که در اینجا  
 دو الفی است این وایت شمرت و در مد شیع چهار الف تا سه می کشند و در مد سکون مد فی مد مقبلس الفی  
 و در مد سکون قفنی سه وجه جائز هستند طول سه الفی و توسط و الفی و قصر یک الفی و سومی مد طبعی که حرف مد  
 و همچنین است سکون و قفنی در حرف لین که سه وجه جائز اند و در حرف عین که در فون تحسین مد طبعی سه

و توسط دو الفی گفته اند بعضی طول چهار الفی و توسط سه الفی گفته اما اول محمول است بر آنکه اصطلاحی مقدر کرده اند بر آنکه بر متصل مد مدغی یک سیه نویسد و منفصل مد سرخ نویسد تا فرق باشد میان هر دو بلکه در مثال اقتباس در قرآن گرفته اند و در وجه تسمیه هر قسم وجه جنبه دارند بدان بحث ادنی و دریم باطل و نامشائی چند قلم بیان کنیم که خالی از تبصیر است نخواهد بود و اول در تفصیل است مانند آنکه زیر آنکه جمله حرف و بیرون و اصل کلمات در هر منفصل مانند ما آنزل که حرف مد در کلمه جمله در کلید دیگر است شوم در سبیل الله انما و آن مد بهشت چهارم مد قطعی چنانچه بعضی را رسم الله و کسطنی ندیکند پنجم به سبب الله و این در کلمه لا اله الا الله است یعنی برای سبب الله گفته بر لفظ لا میکنند و این مخصوص است باین کثیر و موسی و قالون و کثرت که منفصل را اصطلاح دارند ششم در طلب مانند ها آنتم برای آنکه حکم طلب توجه مخاطب میکنند مفرق مد فرق مانند ان الله و الا ان از برای آنکه این مد فرق میکنند میان خبر و استغناء که در خبر مد نباشد ششم مد تسمیه مانند که در کتب الله و جیش معلوم نشود و اگر آنکه سماعین را بکشت صوت خود بسیار و تند بسیار چنانچه مختصر علی علیه السلام و بعضی قوت که بر الف میباشد بسیار کشیده اند ششم مد تمکین مانند اول کثاک و کثافین و هم مد عدل مثل غاندا که هم مد برب قالون و هشام و دوری باز و هم مد حیرت که اجتماع ساکنین از اقل مانع میشود مانند در آنکه و وجه دیگر آنها معلوم شده ظاهر اینهاست بلکه تسمیه کرده نوشته اند و چندان فائده ندارد

### باب هفتم در بیان صله های ضمیر

کتابان ای کتایه هم گویند و آن ضمیر واحد که در کتابت متصل مجرور یا منصوب است مانند که و عملیه و یا و کسفا و ویمتو که با آنکه صله او و یا را گویند که بعد ضمیه ای ضمیه مضموم یا کسره ای ضمیه مضموم در اول زیاد کنند در وقف و در قرات باشد و در کتابت نباشد و همچنین اوکی که بعد ضمیر جمع زیاد کنند آنرا هم صله گویند و این مخصوصست بقرات باین کثیر و یک و است قالون قبل از جمله برای و در هر صله آه و غیر ایشان در جمع هم صله کنند و نزد قرات اعتبار تلفظ است و در قرات اگر چه در کتابت نباشد چنانچه اعتباراً بصوت کتابت است در وقف نه و تلفظ چنانچه باید انتشار الله تعالی و این صله از آن قبیلست که در تخریر نباشد لیکن تلفظ باشد و بعض کتاب و صله کسره یا کسره بخیری و در صله ضمه یا ویر ضمه معکوس نویسد و یا چه را و کتابت هستند و در قرات نیست مانند الف لفظا کاه و او اول کثاک و اوکی و اوکات لیکن بر ایشان خوانند و دیگر است که در باب وقف و فوش الحروف حاصل میشود پس صله او ای باشد یا ای که زیاد میکنند در تلفظ نه و در خط و در وصل نیست نه در وقف پس اگر قبل ما بعد آن هر طرف متحرک باشد پس همه مترافاق صله میکنند مانند که در کتب الله و کسره و سبب جمله آنکه با حرف ضعیف و خفیفست متصل متحرک بود



و تکریر و اگر کس باشد که لازمی و بعد آن حرفی از حروف استعلا نباشد پس آن را ارباب یک باید خوانند  
مانند اگر کلمه تکریر در هم تکریر قبل از رای ساکن کسره لازمی باشد و بعد آن حرف استعلا آید آن را ارباب دو  
مانند قرینکاس و در مضاده و غیره قاعده زیر که کسره ماقبل ترقیق را تقاضا میکند و حرف استعلا غیر هم میسر باشد  
پس جمع باصل که نیم و را در اصل پدید بود پس بخواند نیم و سواي این سه ماده مثال حرف استعلا درت آن  
یا فیه نشده لیکن در کلام عرب یافته شده مانند اخاء العنان و از صباع و ضغام و تفرغ غری و اخلا  
بعضی بر عایت حرف استعلا تغیر می کنند و معنی لجانا و و کسره ماقبل مابعد ترقیق میکنند که کسره هجائین  
مقابل حرف استعلا کرده است پس ارباب یک باید خوانند اما معمول مردم اوست اگر با بعد از حرف استعلا نیست  
و ماقبل آن کسره هست لیکن صلی نیست بلکه عارضیست که گاهی باشد و گاهی نباشد مانند کسره همزه در  
ارجعون که در ج کلام ساقط میشود و مانند رت الیخوی و من الیخوی و امثالها و ارباب دو باید پس آن را هم  
تغیر نماید و تا که فرق باشد میان کسره لازمی و کسره عارضی چرا که کسره عارضی را چند اوقات نیست و یا  
کسره نیست و اگر سکون را بسبب وقف آمده پس آن عارضیست حرکت ماقبل امی کند بعضی حرکت  
نفس ای را اعتبار کنند و این قول معتبر نیست پس اگر ماقبل ای ساکن وقفی ضمه باشد یا فتحه پس آن را ارباب دو  
مانند قمر و نذر و بانه و اگر کسور باشد ترقیق کنند مانند مُدْکِر و مُدْجِع و اگر ماقبل ای ساکن و فتحه  
هم ساکن باشد لیکن آن ساکن یا نباشد پس اعتبار حرکت ماقبل مثل رای میکنند اگر مفتوح یا مضموم باشد بخوانند  
مانند العکدر و الاکهار و امثالهم و ضم و اگر کسور باشد ترقیق میکنند مانند حَجَّج و اگر ساکن ماقبل ای وقفی  
حرف یاست پس ماقبل ای ساکن کسره باشد یا فتحه پس آن را ارباب یک خوانند مانند خیل و قضیر چرا که  
یای ساکن حکم کسره دارد پس حاجت نظر کردن بماقبل آن نیست اللهم الله

### باب نهم در بیان وقف بر آخر کلمه

بدانکه وقت استاء نیست بر آخر کلمه و این هم از ضروریات و اوست چرا که در کف نفس تمام قرآن فخر اندن  
محاسن است پیش از لبش پس اگر نفس بی قاعده و بیجا خواند شد سخن در بیان طریقه وقف محاسن وقف  
ضرورتش را وقف بیجا و بیقاعده شود بدانکه بنای شما آیات بر قول جناب سالت پناه علیه الصلوٰه و السلام  
هر جا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم آیت فرمودند پس آنجا آیت شمار شد و این آیات از نزو  
خدای تعالی نازل شده که آن حضرت صلی الله علیه و سلم برای هر سوره میفرمودند که فلان سوره چندین  
آیتست و فلان سوره چند آیتست پس کم و بیشی در آن محاسنست هم مواضع آنها مختلف شدن ممکن  
نیست که تقعی است اما و قوف قرآن هوای آیات پس صحابه کرام و علمای امت بحسب عینی قرا داده خوانه

سماعاً از آن حضرت علیه السلام باینکه معنی تمام شدن آن را وقف نام نهادند و همچنین وقف  
 کافی در حق قبیح را نام نهادند چنانچه علامه جزیری تحقیق این امر در ذکر کرده پس ازین امر معلوم شد که در حق  
 کسبی وقف واجب نیست که از آن کار کردن آن وقت گناه لازم نشود و هر کس کسی جا وقف کردن حرام نیست که از  
 استاد و یا آنجا گناه شود و آری جائی در قرآن چنان باشد که از وقف و قطع کردن آنجا ناسی و معنی است  
 شود و یا از وصل ساختن آنجا قویم فساد معنی شود پس آن وقت و محصل بعد از آن خواهد شد یعنی اگر دیده داشته  
 و علم آن ایضا و معنی در وقف باز بعد از وقف کند یا با وجود دانستن آن که در وصل فساد معنی شود دانسته بعد  
 وصل کند پس این وقف و وصل حرام است و الا کسی وقف در قرآن واجب نیست چنانچه حرام هم نیست پس علم از  
 صحابه بقولست که مایه با نه را در قطع مواقع و قوف صرفت بیاضتیم ازین معلوم شد که تعلیم و قوف هم از  
 ضروریات قرآنست چنانکه هر کس سبب بی علمی یا کم علمی او را که واقعه و قوف نتواند بعد از علم او قوف نیست  
 و قوف نالیف کرده بر مردم آسان کرده اند بداند که قوف بهای دفع تنگنای نفس مضیق دم مقرر شد و این غرض  
 از اسکان خوب حاصل شود و اسکان در جمیع مواضع جایز نیست و گاهی قاری را در حالت قوف منظور باشد  
 که سماع را بر حرکت موقوف علیه وقف سازد و آن اد و طریقت علی اشقام دوم روم و امر از اشقام در بخا  
 ضم الشفقتین بلا صوت و این در رفع و ضم جاری میشود پس یعنی بوقت ساکن کردن حرف موقوف علیه  
 بدو لب اشاره کند گو یا که ضم تلفظ کرده و در حقیقت ضم نمیخواند بلکه ساکن خوانده مانند شفعانی اند  
 و تخریف اشقام میگوید ضم الشفقتین بلا صوت این را معنی نه در یاد و کرد و یا بدو امر از او و الباقی ثلث  
 حرکت و اسقاط و ثلثت یعنی حرکت موقوف علیه چنان است و مخفی خوانند که ثلث از انانی ماند  
 و در ثلث از اسقاط شود و الا بخیریه حرکت معنی ندارد و این در رفع و ضم و کسه و جر جاری میشود و در نصب  
 فتح جاری نشود و این را کسی که نه و یک قاری باشد قصد سماع است هم داشته باشد بشود و کسی که در باب  
 یا سماع نباشد نه در یاد و این را بی در یاد و کرد و یا بدو بعضی بخواند مانند یسویه و جمیع حرکات فتح  
 و نصب باشد یا رفع و جر روم جائز و دارند از در فتح و نصب محمول مروی نیست در حالت نصب  
 حرف موقوف علیه اگر فتح یا ثلث باشد پس در وقف آن ثلث را با الف بدل سازند مانند  
 علیکما و حکایتی عرض که طرق وقف چند هستند اول سکون محض که حرف موقوف علیه المار دوم اشقام  
 ساکن سازند و این همه جا جاریست و دوم اشقام که بوقت اسکان حرف موقوف علیه و اول اشاره بطرف  
 حرکت موقوف علیه کنند و این در ضم و رفع جاری میشود و باقی حرکات جاری نمیشود چنانچه گذشت و سوم  
 روم و الباقی ثلث حرکت است آن در رفع و جر و ضم و کسه جاری میشود و در نصب فتح نیز در قرآن چنانچه گذشت



و سه جا دیگر هستند که در آن نه روم باشد و نه ششام اولی آنست چنانچه فی کما و در حقه دوم جمیع جمع  
مانند علیکم و الاکم هم رسوم در حرکت عارضی مانند لکم یکین الکلین و قل اعوال الله چون بر لفظ  
لم یکین لفظ قفل و قف کنند نه روم باشد و نه ششام چهارم بدست آن در نصب حرکت بحرکت عرب باشد  
مانند علیکم و الاکم و این نیز بعضی نحویان در رفع و جر هم بواسطه بدل کنند یعنی در عظیم و عظیمو  
و احکم و احکم و اینها نیز چنانچه زیاده کردن چیز است بعد حرف متوقف علیه مانند مای سکتة بدانکه  
بای سکتة آن با آوند که بعد حرف متوقف علیه یک ما افزایند تا متفصل کامل مع اظهار حرکت حرف آخر  
حاصل شود چنانچه در لفظ صا لیه و سا طک انیه و صا کیهیه و قرآن است پس قرار زیادتی بای سکتة  
تابع رسم قرآن و نقل متواتر هستند بدون کسی ازین دو امر بای سکتة میفرمایند بدانکه اشام و شام و صلا ح  
قرآن چند معنی آمده یکی آنکه مذکور شد و دوم خلط حرف بحر و چنانچه در حرف متوقف و در حرف متفصل میباشد مانند اصل  
که حمزه و کسائی این را با خلط از اصوات میخوانند و صراط را خلط هم همین اشام میخوانند و رسوم خلط حرکت بحر  
یعنی قصد ضم کنند و کسره را نکنند مانند قیل و غیل و قی و غی و غیر از کسائی و ششام چهارم اخفای حرکت  
مانند لعمرا و این بودن حرکت باشد بخوبی آنکه نشانش باقی ماند و این را اختلاس هم گویند و این را قرب است  
گو بعضی این اشام نام نماند و فرقی میان روم و اختلاس آنکه در روم ثلث حرکت باقی ماند و در ثلث  
ساقط و در اختلاس ثلث باقی ماند و یک ثلث ساقط میشود و لیکن در باب قف مراد از اشام همان معنی  
اول باشد و مطلق اشام و روم و اختلاس و مطلقه و قف بدون سماع و تعلم از اساتذّه و دیگر طریقی که  
تیمست چنانچه از متوالی کفایت باشد در تحریر و بیان بخشد چون چندی سماع این کیفیت خواهد کرد و قصد  
تقلیم هم خواهد کرد در تلفظ او هم این کیفیت پیدا خواهد شد و از مطلقه که متوجه خواندن کتب از اساتذّه هم چیزی  
تقریبی بدانکه اگر کسی قف در قرآن واجب ندانیم نسبت مگر حسب نیت قاری واجب میشود یا حرام  
اما شام و قف قرآن حسب عیانت معانی با هم تفاوت دارند بعضی قف قوی هستند و بعضی اقوی بعضی  
ضعیف و بعضی ضعف و بعضی جزو جانب قف و عدم قف برین دارند اندک اعلا می است برای فائده  
عیام و خواندن عوام چند روز مقرر کرده اند تا موافق آن روز در تلاوت قرآن بلا تا مل قف کسان بگذرند  
و قف را عمل گذاشتن و بایند و قف نمانند هر جا که نماند نشود جایجا و قف کردن در عظیم است چنانچه  
قرآن نازیبا بناید و ماضی منکر قرآن بی باعجاز قرآن نبرد و نظم قرآن در نظر شرعی از هر کس و کلام غیر مرتب  
معلوم خواهد شد لهذا علمای امت حسب تتبع معانی قرآنی و توجیهات فرقانی مواقع و قف را عین گفته  
برگزار موز که دلالت از قدرت و قف یا به ضعف آن نشان نهد و آن را موز نش است هر ط





### باب دهم در رسم الخط قرآن و کیفیت وقف بر آن جمع قرآن

بدانکه رعایت رسم الخط واجبست خلاف رسم الخط نوشتن قرآن گناهست لهذا بركاتان قرآن واجبست  
 تعلم رسم و بدون علم رسم در تحریر قرآن غلطی خواهد شد پس ثواب کجا مستحق عذاب خواهد شد چنانکه استیجاب رسم  
 قرآنی طول ندارد و حاجی غلام مصطفی صاحب رساله مجمع الرسوم بقدر ضرورت تحریر کرده اند که حاجت  
 تحریر دیگر نماند لهذا درین رساله استیجاب آن گذاشته شد اما اینجا آنکه با کمال خالی بودن این محقق از  
 ذکر رسم تحسین بود و لهذا قدری از رسوم که موقوف علیه وقف بود و دانستن آن بسیار ضرورت ذکر کردیم  
 تبصره بدانکه چون از کلام اسد سورتی یا آیتی نازل میشد جناب سالک کتاب علیه الصلوٰه و السلام تمام بقوت  
 کاتبی طلبیده آن آیت یا سوره را تحریر میکنند و همان وقت موافق تعلیم جبرئیل علیه السلام  
 رسم آن رسم تعلیم میفرمودند که این حرف اینجا باید نوشت و آن حرف را چنین باید نوشت بعد از آن  
 آیتی که رسم میفرمودند که این آیت از فلان سوره است و قبل فلان آیت بعد فلان آیت بنهید پس این  
 مقام هر آیت از سورتش بیان میفرمودند و گاهی بعد بیان مقام آیت منفر میفرمودند که فلان سوره ختم  
 کسی است ازین سوره باقی نمانده یعنی بعد تمام رسیدن آیات هر سوره حکم تمام آن سوره میفرمودند و گویند که تزلزل  
 چند سوره جاری بودی اما و قدیکه جمع آیات کسبی فرمودید منفر میفرمودند که فلان سوره تمام شد بعضی بعض  
 سوره تمام تمام فرموده اند مانند سوره الفعام و فاستمد و اکثر قصاص مفصلات که سورت سورت نازل شدند آیت  
 نازل نشده اند پس ازین معلوم شد که آیات تمام سوره کلام اسد و بروی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرتب شده بودند  
 در ترتیب آیات کسی را دخل نیست و آنچه منسوخ شدنی بود پیش از منسوخ شدن آخری منسوخ شده بود و بعد از منسوخ  
 آخری نسخ هم واقع نشده تا آنکه بروی آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام چند صحابه حافظ جمع قرآن شدند بودند  
 و بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار از صحابه حافظ جمع قرآن شدند اما جمیع قرآن در وقتین نبود  
 سوره سوره تفریق نوشته نزد مردم موجود بود بر کاغذها و استخوانها و پارچه ها و دیگر آنچه بدیناقتدیا نوشته  
 میشدند تا آنکه در غزوہ یمامه بسیار از قرآنهایشندند پس صدیق اکبر رضی الله عنه براه خیر خواهی آنحضرت  
 ضائع شدن قرآن بشهادت قرآن دیدن ثابت را حکم جمع قرآن داد و چنانچه زیرین ثابت تعلیم حکم کرده  
 سوره کتوبه را از نزد مردم جمع نموده تمام قرآن را در یک جایین الدفین جمع ساخت لیکن سوره کیف التلوق  
 تحریر نمود و رعایت ترتیب سوره نکرده بود آن محقق تاحیات حضرت صدیق شریف ایشان را ندید و ایشان نزد  
 حضرت عمر رضی الله عنه نماند بعد شهادت خلیفه دوم آنحضرت نزد حضرت ام المومنین حضرت صفی الله عنان ماند  
 باز در عهد خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه صحابه دروایان منتشر شدند و بعضی صحابه تفاسیر که از زبان

ساده بود که عابر  
 استیجاب بر آن بودیم  
 بلوغ و آگاهی که کرد  
 در این سوره و فصل  
 که از سوره های قرآن بود  
 که در سوره و فصل  
 که در سوره و فصل



و فرستاده چون در کتب حدیث بحال قرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر تامل کرده شود همین ترتیبان صاف ظاهر  
 میشود چه در حدیثی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوره بقره و آل عمران و نسا خواندند پس این حدیث  
 ترتیب این جمع را معلوم کند و در حدیثی ترتیب فضیلات مجتمعا معلوم شود و در حدیثی ترتیب شهر اول قصص  
 معلوم شده و در حدیثی ترتیب عوالم سبعه معلوم شده پس چون در کتب حدیث نیک تامل کرده شود و ترتیب  
 تمام سوره های قرآن از قرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم شود و آن ترتیب همین ترتیبی که آن موجود  
 است و بعضی مواضع شایع اند مثل حفظ قرآن که در آن ترتیب رتبا خلاف ترتیب قرآنست پس آن را از  
 خصوصیات آن عمل قرار داده موافق ورود حدیث عمل داشتیم و الا تمام ترتیب ملا و آن آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم واقع همین ترتیب یافته شد چنانچه این امر بر ما هر آن حدیث مخفی نیست پس این ترتیب را معلوم شد که  
 ترتیب سوره های قرآنی توفیقی معنویت است که توفیقی ظاهری نیست و از این تحریر اکثر اعتراضات اهل و ا  
 رفع شدند و شبهات اکثر اواقفان که در تواتر قرآن و جمع و ترتیب پیدا میکنند آن هم رفع شدند و بعد  
 این تحریر اواقفان حدیث خواهند شد گونا و اقدان با یکبار پیش آیند چون اصدیاط و ایهام مخبر کلام  
 از پیشگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای راشدین معلوم شد پس هویدا شد که خلاف رسم مصاحف  
 عثمانیه که حامل قرات سبعه است هرگز جایز نیست و در رسم قرآنی بنزد عثمانی قرآنی اسرار و دقائق استند  
 اند و موضوع علم قرات چهار چیز قرار داده اند تجوید و وقوف و رسم و قرش الحروف پس تمییز قدری رسم  
 نوشته میشود پس بدانکه امام عاصم رحمت الله علیه در وقت تابع رسم خط است یعنی آنچه مصحف عثمانی نوشته  
 بهمان حرف و وقف میکند و تفصیل همه طول اربعه یعنی را و ذ که میگویند بدانکه تائید است که در بعضی موانع  
 بنمای طولانی نوشته شده پس بران تا امام عاصم بنا و وقف میکند مانند رحمت و نعمت و سکنت  
 و انعت و معصیت و این کثیر و ابو عمر و کسایی بها و وقف میکنند اختیاری باشد یا اعتباری  
 برای موحده و در غیر اینها که بهای هنوز مکتوبست بها و وقف میکنند و برکات و محضات و ذات  
 و همیات و آیات که بتاکید بنده بنا و وقف میکنند و در لفظ کاین تنوین آن سنون هم قومست وقف هم  
 بر نونست و ابو عمر و محمد تنوین وقف میکنند و لام جاره و چهار جا جدا از مجرور و نحو مکتوبست پس  
 اگر حاجت وقف اضطراری یا اختیاری افتد وقف بر لام خواهند کرد و نه بر حرف یا بخلاف آن عمل  
 اول و سوره نسا فقال هو لا الفقوم دوم در کتب ممال هذا الكتاب سوم و فرقان مال هذا  
 الرسول چهارم و علاج فقال الذین کفر کفای آنها در بعضی ابی مکتوبست یکی و سوره  
 نور آیه المفی منقون دوم و زخرف یا آیه الشاکر سوم و سوره رحمن آیه الثقلان و در دیگر کتب









بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بخدمت شفیق مولوی نذیر حسین صاحب اقل الخیفة عبد الرحمن عفی عنہ بعد سلام سنون تحریر یہ اہم الکلمہ فرستید وہ  
 ساجی دانست خود در مقدمہ ضاد نوشتہ لیکن آن شفیق حبیب عدہ خود تسلیم التفات فرمود و بجاوش  
 پرچہ ہفتا و خط شیخ الکافو میں مولوی حبیب السد فرستادند و دیدم کہ یہ معتقد خود باقیہ کہ در دروغ غندی  
 بیعدلیست آنچه در استفتا نوشتہ بود قرین صواب بود لیکن تشابہ متعارفہ مبادلہ باہم را جواز خلاف ای  
 ناقص و در نیز از مطالعہ تعذر ضاد و تعجب شد و وہم شاکست صوتی نہ و نہ ہمیتین تعجبی تعجب و کہ حرف  
 یہ لفظ ہم فساد ہر باشد گجاکا و کجا ذال کہ در ہر و مباہلت مخرج و صفات صوتی ہما صلاست بالہن  
 اینہا المشاہ الصوت و فتوی نوشتند و بخیا لا شخ و رجاء بالغیب تشابہ جزئی ہر حرف کہ خواہند ز شبایک دیگر  
 نوشتند و نیکند کہ تشابہ و تباہ حرف موقوف بر اشتراک مخرج و صفات نیست بلکہ تمام حرف الی آخر حد الماہیۃ  
 اختلاف اینہا مانند اختلاف اشخاص نہ بد و عمر و کبر است اگر مختلف الماہیۃ ہستند لکن اینہا مانند اختلاف  
 انسانہ فرس و کبر است گویا میں بعض اینہا انتشار کہ بعض تشبیہات و تشخصات بود اما نفس تیرہ فوہریت  
 و منشأ قول این تشابہ عدم تدرج باصوات حروف عدم واقفیت از علم قرائت اتباع قرائن اشتراک صفات  
 والا تباہ ہر حرف ام و جدانی مشابہت مخفی نظری نیست اما صحت یہ کہ در کاست این کار از قرائن دلائل  
 نمی بلید چہ مولوی روم میرزا بدیلت پای ہند لالیان جوہرین و پای جوہرین سخت بی تمکین بود  
 اجماع اساتذہ و قرائن کہ ادای حروف از قبیل علم نیست بلکہ بقولہ کیف است بدون اخذ از اسناد  
 حاصل نمیشود و باز از اسبابی ہر قرائن و دلائل کردن نادانیت غرض از ارسال خط حبیب السد معلوم نشد

ظاهر تنسیب بر معاشر جمیل این احقر بود من بحی علیست خود نمودم و فو و علی خری علی علیه السلام را بر این  
 هویدا خواهد بود که والد صاحب بنده در علم قرات شاگرد و شاگردان عبدالحجیر صاحب نوم و دند و مناظرات  
 و مباحثات که فیما بین مردم و حضرت شاه صاحب قلم نشسته شاید بسامع سامی سیده باشد و شاید  
 کسی از حاضران آن مجلس این پیران سال عمر نوزده باشد باز والد خود را خد کلام السکر ذکر من علم و عمل  
 قرات والد شاید مسلم جناب باشد باقی ماند احقر پس خود رسد بای اسانده هم نبرد احقر هم از شیخ الکاویز  
 مسلمست مگر آنکه اسانده بنده خصو و عثمان حاجت الانا حضرت مولانا احق صاحب مولوی امام الدین صاحب  
 با وجود جمیل من این فن با جازت سندا و ند پس این عیب نبوی اسانده عائدست نه احقر و نیز چون احقر را  
 اتفاق دو و نیم نرگوار خود قاری قادر بخش صاحب قاری الا الصاحب قری ای بر اقبال کسی مطلع ساخت  
 و یک سلسله قرات نیاموخت که حاجت تعلیم بخو کا زبافتاد طرفه آنکه آن کا زب بر نعم خود بر صحبت  
 سنا و من اقرار دارد و باز میگوید که با کل از علم او بی بهره است شاید بفرط بغض عقلش رفته خبر پس پیش  
 نمانده تعویذ یا لله من شر و کافسینا و این سامعه خراشی برای آن کرده شکه آن شقی هم ندان  
 خط آن کا زب شده آن خط را نزد من فرستادند اگر آن را دروغ میدانستند بالا ای بر تافتند  
 بفرط اعتقاد آن خط را حوز جان داشته اند و چنانچه غلطی تشابه ترا و ذال درین سلسله فرستاده چنان سبای  
 غلطیها در فتوا ای قرات دلی دیده شدند که آن خند و ممتحیر آنها علمای دلی بلکه در العلم علی  
 را بدنام کردند و ضیحت ساختند که در دلی کسی ما هر قرات نماند اگر علم قرات و غلش نبود و دست انداز  
 دراجو بر این فن مناسب بود حالا اگر بر وعده و قول خود قائم هستند فیما والا فردا روز مشه صاحب  
 و پیش و مکافات سخن پروری ما شمارا وادیت و الله اعلم بالصواب

خاتمة الطبع

خاتمة الطبع هزاران هزار شکر و سپاس بدرگاده است قیاس که نافع تلاوت کنندگان  
 و احب الخفا قاریان قرآن رساله تشکیر قواعد تجوید رساله تحفه نذریه از افادات جناب  
 افاضت آتای طهرانی فیوض فیاض و احب لم یزنی جناب مولانا قاری محمد عبد الرحمن صاحب  
 یانی بنی صدات الله معی شکر کل عیسی و معنی بی ما تمام امید و اعراضان محمد عبد الرحمن  
 بن حاجی محمد روشن خان اسکنه الله بخجوا جة الجحان در طبع نظامی واقع کانور  
 او امل حسب الله العجری مطبوع گردیده سمرقند چشم شکران الی الاصله







